

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

در آستانه‌ی شهادت جانشوز مولایمان حضرت ابامحمد حسن بن علی الازکی العسکری صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین و علی ابنه الطاهر المطهر هستیم این شهادت جانشوز را خدمت فرزند بزرگوارشان حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و عمه‌ی معظمه‌ی ایشان حضرت فاطمه‌ی معصومه علیها السلام و همه‌ی شیعیان و موالیان آن بزرگواران و شما اعزّه تسلیت عرض می‌کنیم. و امیدواریم که همه‌ی ما جزو شیعیان و موالیان راستین آن بزرگوار و آباء گرام و فرزند گرامی ایشان ان شاء الله بوده باشیم و در دنیا و آخرت دست‌مان از دامان پر مهر و محبت ایشان محروم نماند ان شاء الله. این صلوات خاصه‌ی آن وجود مبارک را تقدیم می‌کنیم خدمت ایشان.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرِّ الْتَقِيِّ الصَّادِقِ الْوَفِيِّ الثَّوَرِ الْمُضِيِّ وَ حَارِ بْنِ عَلِيٍّ وَ الْمُدَّكَرِ بَنُو جَدِّكَ وَ وَلِيِّ أَمْرِكَ وَ خَلَفِ أَيْمَةَ الدِّينِ الْهَدَاةِ الرَّاشِدِينَ وَ الْحُجَّةِ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا فَصَلِّ عَلَيْهِ يَا رَبِّ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَصْفِيَائِكَ وَ حُجَّجِكَ وَ أَوْلَادِ رُسُلِكَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ.

این صلواتی که عرض شد از وجود مبارک خود امام حسن سلام الله علیه نقل شده است و دارای یک نکته‌ی اخلاقی است. می‌فرمایند راوی این صلوات ابومحمد یمنی گفت چون حضرت عسکری علیه السلام از ذکر صلوات بر پدرشان فارغ شد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا والد معظم خودشان امام هادی صلوات الله علیهم اجمعین، صلوات بر هر یک از این بزرگواران را حضرت بیان فرمودند و بر صدیقه‌ی طاهره‌ی سلام الله علیها، و نوبت به خود آن جناب رسید ساکت ماند، عرضه داشتم کیفیت صلوات بر باقی را بفرمایید فرمود اگر نه این بود که ذکر این نکته از نشانه‌های دین است و خدا ما را امر فرموده که به اهلش برساییم هر آینه دوست داشتم که ساکت بمانم. ولی چون در بیان دین است پس بنویس. و صلوات بر خودشان را هم بیان فرمودند.

خب ببینید انسان کامل، معصوم، کسی که بالاتر از او در عصر خودش وجود ندارد اما در عین حال، وقتی چیزی به تعریف خودش برمی‌گردد تعدی دارد مگر این که امر خدای متعال باشد این است که خیلی درس‌آموز است که انسان به هر مقام‌هایی که ... حالا این‌ها که قابل مقایسه نیست، مقامات ظاهری، علمی و کذا و کذا، خدای ناکرده موجب غرور، موجب خود بزرگ‌بینی، موجب اغترار، موجب تکبر بر دیگران که یکی از آفات علم متأسفانه همین حالتی است که خدای ناکرده ممکن است که بر کسی پیدا بشود این امام معصوم که سرآمد همه‌ی عالمیان هست می‌بینید که این‌جور مواظبت از خودشان دارند.

امیرالمؤمنین سلام الله علیه هم در بعضی از کلمات ایشان هست که اگر نبود تعریف از نفس، ولی در عین حال گاهی هم برای این که بالاخره امر دین هست و واقعیتی هست که مأمور هستند به بیان آن‌ها، خب بیان می‌فرمودند. این‌ها خیلی مهم است واقعاً که شیطان بالاخره در کمین انسان هست که ممکن است زمان‌هایی هم انسان را رها کند، رها کند و این ترفند او باشد که یک مرتبه در یک جایی در یک جایگاهی که می‌رسد یک مدتی بعد خلاصه کار خودش را انجام بدهد معاذالله. خدا همه‌ی ما را از شرور و آفات نفس و آفات علم ان شاءالله حفظ بفرماید.

دلیل چهارمی که به آن استدلال شده برای این که عجز از توبه لازم نیست، حالا یا در صدق اکراه و یا در حکم اکراه، روایات فراوانی است که در مورد حلف کاذباً، حلف دروغین وارد شده است که یا تجویز فرموده است حلف کاذب را در موارد اکراه و تقیه و حتی در مورد... یا دروغ در مورد مصلحت را یا حلف در مورد مصلحت را. و یا امر فرموده به این. به این روایات هم استدلال شده که شیخ اعظم قدس سره به این روایات هم استدلال فرموده و فرموده است که اگر توبه لازم بود و معتبر بود لأشیر الیه، در این طایفه‌ی از اخبار کثیره. و حال این که هیچ اشاره‌ای در آن‌ها نشده، امام نفرمودند اگر می‌توانی توبه کن، اگر نمی‌توانی توبه کنی حلف کاذب بجا بیاور. هیچ تنبیهی، اشاره‌ای به این مطلب نفرمودند و این عدم تنبیه و عدم اشاره به توبه، دلیل است بر آن که آن اعتباری ندارد.

حالا تقریب استدلال به این طایفه؛ شیخ قدس سره تفصیلاً تقریبی بیان نفرمودند همین فرمودند که اشاره نشده و از این اشاره نشدن، خواستند این استفاده را بفرمایند. در مقام تقریب دلالت این عدم اشاره بر آن مدّعا، وجوهی قابل حالا بیان هست که باید بعد ببینیم که آیا این وجوه تمام می‌شود یا تمام نمی‌شود.

وجه اول این هست که ظاهر این روایات مبارکات این هست که از حیث اکراه می‌خواهد بفرماید که حلف کاذب اشکالی ندارد یعنی چون تطبیق می‌کند کبرای رفع اکراه بر این موارد، و لذا حلف کاذب اشکالی ندارد. خب وقتی امام علیه السلام تطبیق می‌فرمایند و از این باب دارد می‌فرماید که حتی در بعضی روایاتش هم که روایات باب دوازدهم کتاب الایمان هست. باب دوازدهم توی ذهنم هست که حدیث دوازده، «باب جواز الحلف فی الیمین الکاذبه للتقیّة کدفع الظالم عن نفسه أو ماله أو نفس مؤمنٍ أو ماله»، حدیث دوازده که سند آن هم تمام است «و عن ابيه عن صفوان بن یحیی» یعنی احمد بن ابی عبدالله البرقی «عن ابيه عن صفوان بن یحیی و احمد بن محمد بن اَبی تَصْرِ جَمِیعاً عَنْ اَبی الْحَسَنِ ع فی الرَّجُلِ یُسْتَكْرَهُ عَلَى الْیَمِینِ فَبَحْلُفُ بِالطَّلَاقِ وَ الْعَتَاقِ وَ صَدَقَهُ مَا یَمْلِکُ أَمْ یَلْزَمُهُ ذَلِكَ فَقَالَ لَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَضِعَ عَنْ أُمَّتِی مَا أُكْرِهُوا عَلَیْهِ وَ مَا لَمْ یُطِیْقُوا وَ مَا أَحْطَطُوا» که این‌جا خب خیلی دیگر حضرت تطبیق فرمودند. حالا گفته می‌شود ظاهر کل این روایات، ولو این که بحسب ظاهر هم نامی از حدیث رفع برده نشده باشد ظاهر این هست که بر اساس صدق اکراه هست که این‌جاها اکراه صادق است، پس دلیل رفع هم تطبیق می‌کند و از این جهت.

خب وقتی امام در این مواردی که امکان توبه هست می‌فرمایند که اکراه صادق است فلذا آن کبری هم بر این‌جا تطبیق می‌شود این یکشف از عدم أخذ عدم امکان توبه در مفهوم اکراه. و الا لایستقیم این مطلب. این یک تقریب که در حقیقت ما از این روایات یک معنای لغوی را داریم کشف می‌کنیم که صدق اکراه لغۀ توقّف ندارد.

تقریب دوم این هست که نه، ما معنای لغوی را کشف نکنیم، ولی کشف کنیم که در تطبیق این جهت را لازم نیست ملاحظه بکنیم ولو لغۀ صادق نیست اما شارحاً تطبیق می‌شود در این موارد. حالا إمّا بالحکومة که می‌فرماید این‌جا اکراه هست. و إمّا به این که اگر حکومت هم نباشد کشف می‌کند از این که اکراه در السنه‌ی آن روایاتی که اکراه در آن أخذ شده معنای اعم اراده شده. «رُفِعَ ما استکرها علیها» و اکراه، این‌ها، آن‌جا خود گوینده علیه السلام معنای اعم اراده کرده حکومت این هست که نه، همان معنای لغوی باشد بعد این را تنزیل کند منزله‌ی او، یا ادراج کند در او بالحکومة. اما اگر بگوییم نه از اول وقتی فرموده «رُفِعَ ما استکرها علیها»، این اکراه اعم از آن معنای لغوی اراده شده. این کشف بکند عن أحد الامرین که نمی‌خواهد بگوید در لغت این‌جوری نیست پس معنای لغوی را کشف نمی‌کند ولی أحد الامرین کشف می‌شود.

تقریب سوم این هست که بگوییم وقتی حلف کاذباً، این اثر حلف در صورتی که اکراه باشد بر او بار نیست در موارد اکراه، اثر حلف که حنث باشد و کفاره باشد و امثال ذلک باشد بر آن بار نیست پس بنابراین در موارد بیع و معاملات و این‌ها که انشاء هست در آن موارد هم اثر بار نیست بر آن، لعدم الفرق بینهما، قیاساً آن‌جا را به اینجا. این سه تقریبی است که وجود دارد.

در کلمات اعظام بر بعد از شیخ معمولاً به این استدلال اشکال شده و مناقشه شده. مناقشات متعددی است که اعظام فرمودند اما چون تقریب در مقام تقریب استدلال، تقریب مشخصی در کلمات ندیدیم، این تقاریب ثلاثه را که عرض کردیم به طور مشخص در کلمات رؤیت نشده، حالا بنده واقف نشدم شاید هم باشد نمی‌دانم. ولی جواب‌هایی که می‌دهند این جواب‌ها به کلّ التقاریب نمی‌خورد هر کدام آن‌ها به یک تقاریب می‌خورد و باید در مقام محاسبه این جواب‌های مختلفی که داده شده محاسبه بکنیم که این جواب با کدام تقریب و می‌تواند جواب از کدام تقریب باشد؟ ممکن است جواب از یک تقریب باشد جواب از تقریب دیگری نباشد.

جواب اولی که داده شده، حالا اول که می‌گوییم یعنی یکی از جواب‌هایی که داده شده که ما حالا آن را جواب اول قرار می‌دهیم جوابی است که از کلمات مثل امام قدس سره، محقق اصفهانی قبل از ایشان و محقق حکیم قدس سرهم اجماعین استفاده می‌شود و حالا من به این ادبیات ذکر می‌کنم چون ...

این هست که این که در این روایات اشاره نشده است به مسئله‌ی توریه، سرّ آن احد امور ثلاثه علی سبیل معنی الخلوّ ممکن است که باشد. یا علت آن این هست که اصلاً قلیل التحقق است توریه. چون توریه کردن بر خلاف طبع است که انسان وقتی یک لفظی را می‌گوید که یک معنایی دارد لفظ را بگوید معنا را اصلاً اراده نکند، این خودش یک عنایت ویژه می‌خواهد که لفظ را بگویی و معنا را اراده نکنی. یا آن معنایی را که مال آن لفظ هست اراده نکنی یک معنای دیگری را بیایی اراده کنی. این یک به قول آقای حکیم یک سیطره‌ی بر لفظ و معنا و این‌ها می‌خواهد. و بخصوص در حالات دهشت و وحشت و اضطراب و این‌ها معمولاً کسی توجه به این‌ها پیدا نمی‌کند فلذاست این اصلاً قلیل التحقق است توریه. و ادله و روایات و جواب استفتائات ناظر به افراد قلیل و نادر که ملحق به معدوم کأنّ هست نیست، مثلاً توی کدام استفتاء وقتی کسی استفتاء می‌کند مثلاً جواب می‌نویسند که اگر شما نمی‌دانم خنثای مشکل نباشی حکم آن این هست. خب خنثای مشکل توی عالم هست و حکم آن هم فرق می‌کند در یک‌جایی. اما در جواب استفتاء و

سؤال سائل چون این فرد خیلی نادر التحقق است این لزومی دیده نمی‌شود که بیایند تنقید بکنند یا شرط بکنند که اگر این حالت را نداشته باشید، در اینجا هم همین است چون قلیل التحقق است پس بنابراین اشاره نشده نه این که اگر امکان داشت اکراه صادق است نه، اکراه صادق نیست اما قید نکردند برای این که این یک فرضی هست که ... این یک بحث.

س: ...

ج: پس اشاره نکردند پس معنای آن این نیست که لغت این‌جوری نیست نه در لغت نباید باشد. اما حالا چرا این‌جا اشاره نکردند؟ برای این که قلیل التحقق است.

دو این که وجه عدم اشاره این هست که قلیل الفائدة است نه قلیل التحقق. فرض کنید قلیل التحقق هم نباشد اما قلیل الفائدة است چون معمولاً با توریه، ولو شخص بلد باشد و توجه به آن داشته باشد تفصی به توریه معمولاً تحقق پیدا نمی‌کند و لو می‌رود. به قول آقای حکیم خود دروغ گفتن، خیلی‌ها وقتی می‌خواهد در مقام دروغ برمی‌آیند که دروغ بگویند یک‌جوری می‌شود که آدم می‌فهمد دارد دروغ می‌گوید. لو می‌رود. مثلاً می‌گوید مثلاً پدرت هست؟ یا قم هستی؟ یا فردا هستی؟ این می‌خواهد دروغ بگوید حالا چون بر خلاف واقع دارد می‌گوید و خلاف قرائنی که معمولاً هست و این‌ها، این معلوم می‌شود که این ... حتی از اثر حالات روانی این دروغ‌سنج هم داریم دیگر. این پلیس‌ها و این‌ها دروغ‌سنج هم دارند مثل این که. که می‌فهمند. حالا فکیف به توریه که خلاف طبع هم هست و مشیت شخص باز می‌شود که این دارد بی‌خود می‌گوید. این هم یک وجه دیگری که معمولاً اثر و مشیت اشخاص باز می‌شود و در اثر این که مشیت‌شان باز می‌شود ضرر به ایشان متوجه می‌شود.

این نکته در کلام امام پیش‌تر به آن توجه شده و آقای حکیم دارند منتها آقای حکیم یک‌جوری عبارت ایشان هست که آن وجه اول هم که عرض کردیم که قلیل التحقق است یک حرف این است اصلاً قلیل التحقق است یعنی کسی بلد نیست معمولاً توریه بکند.

دو این هست که کار به قلیل التحقق آن ندارد می‌گوید ولو فرض کنید که قلیل التحقق هم نباشد اما ما بها التفصی معمولاً نیست که «من أن عدم التنبيه على التورية لأجل ندرة إمكان التخلص بها» تخلص به آن ندرت دارد «من غير احتمال الوقوع في الضرر المتوعد به في موارد هجمة العُشَّار و الظالم فإنَّها غير سهلة على نوع المكلفين فلو ألزموا بها لوقعوا نوعاً في الضرر» چون می‌فهمد که اِ داری قسم دروغ می‌خوری؟ می‌گویی مال ندارم؟ عُشَّار وقتی می‌خواهند عُشْر بگیرند و مالیات بگیرند خب می‌گوید قسم بخور که ندارم، همراه تو مالی نیست. یا از همین روایات این‌جا روشن می‌شود که اگر کسی رفیق همراهش بود، یعنی عبد و إماء و این‌ها داشت مالیات باید بدهد. این‌ها قسم می‌خوردند که نه این‌ها احرار هستند این‌ها دوستان ما هستند از امام آمده سؤال کرده که من عبد و این‌ها همراه من بود به این‌ها که رسیدم گفتم نه این‌ها همه آزاد هستند ما با این‌ها دوست هستیم مثلاً رفیق هستیم داریم می‌آییم این‌ها بنده‌ی من نیستند برای این که مالیات ندهیم. عبد، إماء مالیات داشته، وقتی وارد شهری می‌شدند یا کشوری می‌شدند مالیات باید می‌دادند.

س: ... وقتی که یک ظالمی دارد جرح می‌کند تو اصلاً توریه هم بکن، او کار خودش را می‌کند پس تفصی از ... تفصی به غیر توریه، من یک خدم و حشمی داشتم می‌توانستم

دفع ضرر متوعدّ علیه بکنم بدون فروش، این جا می گوید اگر تو توره هم بکنی آخر این ظالم کار خودش را می کند ...

ج: نه، ... بله یعنی اگر شارع بیاید به این الزام بکند فایده ای ندارد چون لو می روند.

س: نمی گوید لو می روند؟

ج: چرا. نه او قسم که خورد می رود دیگر. وقتی قسم خورد آزاد می شود می گوید بیا برو. عشار قسم که خورد می گوید برو.

س: ...

ج: نه، نمی گوید کار خودش را می کند یعنی می فهمد که دروغ داری می گویی، ایقاع ضرر می کند برای تو، آن ضرر متوعدیه را بار می کند.

س: ...

ج: نیست دیگر، فرض این هست که این نیست آن که می رود، آن را که آقایان دارند می گویند این هست.

س: آقا مثلاً توی مثال بیع خود ما اگر طرف الزام می کند من می خواهم تخلّص بکنم با توره ...

ج: بله بگوید بعث.

س: توره هم اصلاً من کردم. اما گفتم ...

ج: خب معلوم می شود این ها حرف شان این هست بله. می گوید فلان فلان شده بی خود داری می گوید بعث، قصد نکردی.

س: آخر این که خیلی خلاف فرض است کی گفته توره وقتی بکنی اگر بگویم دفع با آن صادق است کی گفته که می فهمد؟ از کجا می فهمد که قلیل الفائده است؟ آن ها اینقدر نفوس زکیه هستند خودشان بزرگان، فکر می کنند خودشان دروغ نگفتند فکر می کنند که مردم هم بلد نیستند بگویند مردم راحت می گویند ...

ج: دروغ بله. دروغ عین توره است.

س: آخر می گوید فکیف بالتوره؟

ج: بله.

س: دروغ را که زیاد می گویند توره هم بلد باشند اینقدر می گویند ...

ج: شما نهج الفقاهه دارید آقای چیز؟ اگر آن را بیاورید عین عبارت آقای حکیم قدس سره، این هست مقصود این آقایان که این ها چون توره کاری است یک هنری می خواند یک تسلّطی می خواهد یک وارد بودن می خواهد اگر شارع الزام بکند بگوید توره بکنید معمولاً مشتها باز می شود.

س: امثال بیع آن‌ها اصلاً قصد برای آن منکر مهم نیست در امثال بیع آن‌ها که محل بحث ماست این که آن شخص مکره قصد بکند برای ... مهم نیست می‌گوید ولو این که قصد هم نکرده مهم نیست برای او، مهم این هست که این را بگوید که در واقع آن ... آن که حکم شرعی برایش مهم نیست که؟

ج: چرا مهم است.

س: اگر آن مهم باشد که در هر صورت آن ...

ج: نه آن می‌گوید بفروش و الا کذا خواهیم کرد.

س: خب اگر بتوانم این‌جا را توریه بکنم او برایش مهم نیست ...

ج: نه توریه بکند ... چرا، می‌گوید آقا پس نمی‌فروشی؟ نه آن واقعاً ...

س: ...

ج: نه یا می‌گوید قسم بخور برای این که زوجهات مطلقه است یا قسم بخورد که بندگان آزاد هستند این می‌خواهد که آن‌ها مطلقه باشند برود خودش با آن‌ها ازدواج بکند.

س: نه اگر شرعی برای او مهم باشد که

ج: نه چرا آخر حد دارد. ببینید کسی درست است ولی می‌خواهد بگوید مال من باشد به مردم بگوید این را خریدم، نه این که دزدیدم، نه این که غصب کردم.

س: باز هم ندارد باز هم قلیل الفائده است بخاطر چی؟ بخاطر این که طرف می‌آید حجت می‌آورد می‌گوید آقا این آقا خودش طلاق داده ظاهر هم حجت است طرف می‌آید می‌گوید آقا من اراده‌ی دیگری داشتم، می‌گویند ولی در ظاهر در محضر آمدی قسم خوردی، قسم که خوردی پس زنت مطلقه‌ی تو شده من رفتم گرفتم او را، فلذا می‌گوید شرط هم بکنی قلیل الفائده است فائده‌ی تفصی نکردی از دفع ضرر.

ج: نه،

س: ...

ج: نه این تفصی نکردی، نه این که این جهت، یعنی در حقیقت برای خاطر این هست که قلیل الفائده است از این جهت که این در حقیقت لایتنفصی بها،

س: ...

ج: نه، چرا؟

س: کار خودش را می‌کند.

ج: نه، از چه جهت؟ جهتش را بگویند. از چه جهت کار خودش را می‌کند؟ چون می‌فهمد که بی‌خود داری می‌گویی.

س: اصلاً این خلف فرض است.

ج: نه.

س: فرض بکنید ما یک جامعه‌ای هستیم که همه بلد هستیم که توره بکنیم. فرض این هست. تفصی بالتوریه ...

ج: بله بلد هم باشیم این‌هایی که قلیل الوجود ... نه بلد هستیم ولی این یک امر بلدی است که آن فایده‌ای که می‌خواهید از آن ببرید که آن فایده عبارت است از این که با او تحرّز بکنید و تخلّص بجوید از ضرر متوعّد علیه، این معمولاً بر این مترتب نمی‌شود.

س: ... الان خودتان فرمودید ظاهر ... برای مکره حکم شرع مهم است یا ظاهر مهم است؟ یکی از این دو تا هست دیگر.

ج: نه آن واقع امر ...

س: اگر حکم شرع مهم است شرع که این‌ها را القاء کرده. اگر ظاهر مهم است خب این که قصد بکند یا قصد نکند ظاهر را گفته دیگر؟

ج: نه آن یک چیز دیگری است ببینید آن یک امر آخری است که گفته می‌شود که ...

س: برای او ظاهر مهم است ... بدانم توره دارد می‌کند برای او مهم است در حضور دیگران این کلمه را بگوید که این حجتی بشود ...

ج: نه اصلاً کسی دیگری نیست.

س: ...

ج: نه می‌گوید بفروش به من.

س: نه، یعنی ظاهر برای او مهم است یا حکم شرع؟

ج: بله می‌گوید بفروش.

س: نه ظاهر مهم است یا حکم شرع؟

ج: گاهی هم ممکن است که یک مصلحتی باشد. مثلاً فرض کنید شهرداری می‌گوید باید این زمین را بفروشی.

س: خب همین ظاهر مهم است یا حکم شرع؟ اگر حکم شرع مهم است که در هر صورت ملغی است، اگر هم ظاهر مهم است که چه قصد بکند و چه قصد نکند ظاهر وجود دارد ظاهرش که ...

ج: نه به مقام اثبات دیگری کاری نداریم ببینید ...

س: ...

ج: نه حرف بر سر این هست که شما می‌خواهید بگویند در جاهایی که توره ممکن است تخلّص می‌شود کرد و با توره می‌شود تخلّص پیدا کرد آن‌جا صدق اکراه نمی‌کند. و این روایات هم امام اشاره نفرمودند ائمه علیهم السلام در این روایات اشاره نفرمودند جوابی

که آقایان می‌دهند این هست که علت اشاره نکردن آن‌ها چیست؟ علت آن این هست که توره برای تخلّص نافع نیست چرا نافع نیست؟ برای این که آن‌ها می‌فهمند. و یقه‌ی او را می‌گیرند و آن متوعّد علیه را بر ... او ایقاع می‌کنند از این جهت است و الا اگر نفهمند که خب گفت بعث.

س: نه من می‌گویم بفهمد هم برایشان مهم نیست چون مکره دنبال قصد واقعی نیست دنبال ...

ج: چرا چرا نه، آن حرف آخری است.

بله فرموده است که «إذ فيه و كذا ما في كلامه قدس سره من أنّ العجز عن التوریه لو كان معتبراً لأشیر اليه في الاخبار المجوّزة للحلف كاذباً عند الخوف و الاكراه انتهى. إذ فيه أنّ التفصّي بالتوریه شيءٌ نادرٌ جداً خصوصاً في موارد الخطر العظيم لأنّ استعمال اللفظ في غير معناه على نحو التوریه غير مألوفٍ للمتكلم يحتاج الى عنايةٍ لاتخفى على السامع الا إذا كان المتكلم من اهل الملكات في ذلك الناشئه من كثرة المزاوله و الممارسة و لذا ترى كثيراً من الناس يُعرف كذبهُ بمجرد النطق لقلة المزاوله مع أنّ الكذب أخفّ مؤونةً من التوریه»

س: ...

ج: بله این عبارت تا فرض اول است. تا این‌جا. ما گفتیم قلیل الوجود است قلیل التحقق است چرا؟ برای این که یک هنرمندی و توانایی می‌خواهد که معمولاً ندارند افراد.

دو: «و لعلّ ترك التنبيه على التوریه لأثماً غالباً لا يحصل بها التفصّي بل الوقوع في الخطر» به این توره، نه این که نیست کم هست، بلد هستند اما به توره تفصّي معمولاً حاصل نمی‌شود چون مچ آن‌ها باز می‌شود. این هم دوم.

سوم: سوم این هست که لعلّ امام که نفرموده، اشاره‌ای به این نفرموده است برای احتیاط باشد که این آدم‌ها در معرض این واقع نشوند که لو بروند. احتیاطاً نفرموده توره بکنید احتیاطاً این را نفرموده، که این تعبیر احتیاطاً للاحتیاط، این در عبارت محقق حکیم است ولی واقع آن در کلام امام واره‌ی احتیاط را نفرموده در کلام امام و در کلام محقق اصفهانی هم هست.

می‌فرمایند که «قول أنّ البناء علیها» یعنی علی التوریه «على خلاف الاحتیاط في لزوم دفع الضرر المتوعّد به إذ لا یأمن من ظهور الحال بنحو یوجب الوقوع في الضرر»

س: یعنی توی مرحله‌ی اقتضاء منظور ایشان هست؟

ج: نه ظهور حال پیدا می‌کند.

س: نه توی مرحله‌ی اقتضاء این احتیاط وجود دارد؟

ج: از طرف شارع، یعنی حکمت این که ...

س: ...

ج: بله، حکمت این که شارع دیده این خلاف احتیاط است از این جهت این کار را اشاره نفرموده و آن را اعتبار نکرده. و معنای آن این نیست که در صدق اکراه، با این که اکراه نیست اما ...

مرحوم امام قدس سره این جا دارند که این آسان نیست و ممکن است در ضرر متوعّد به واقع بشود. یا مرحوم محقق اصفهانی دارند در جلد دوم صفحه 46 «أَنَّ الوجه لعدم الإشارة إلى التورية في الأخبار لعلّه من أجل أَنَّ طبع المتكلم في إبراز مقاصده بذكر اللفظ الظاهر في معناه، المرتكز في ذهنه و اذهان المحاورين و لا يمكنه التورية على خلاف طبعه الا بالتورية» یک خرده باید فکر بکند ببیند چه جوری بگویم و این ها «و هو في مقام اكراه الظالم على الحلف و السبّ و التورية اثرٌ جداً فالشارع من باب المنّة على المكلفين لم يُلزمه بالتورية لمكان العسر عموماً» که حالا این یک مقداری تفاوت می کند یعنی آن احتیاط می گوید که برای این که یک وقت این ها واقع نشوند ایشان می فرمایند برای این که این کار مشکلی هست، منت گذاشته می گوید که من این کار را لازم نمی دانم. پس این هم می شود ما یک وجه مثلاً چهارمی قرار بدهیم.

پس تا حالا این چهار وجه را آقایان بیان کردند چرا لم يُشر؟ «إمّا لكونها قليل التحقق، یا لكونها قليل الفائدة»، چون مشتها باز می شود سه: «لكونه خلاف الاحتياط» برای این ها، چون این ها در معرض این قرار می گیرند که ... چهار: این که عسر است و مشکل است بر افراد منت گذاشته شارع، و گفته این را نمی خواهم. این چهار تا وجه جواب کدام یک از تقریب ها می تواند باشد؟ تقریب اول این بود که از این کشف بکنی که در لغت نیست نه این کشف نمی کند که در لغت نیست در لغت هم هست ولی امام اگر نفرمودند اشاره نفرمودند بخاطر یکی از این امور است.

س: ...

ج: کار به لغت ندارد.

تقریب دوم چه بود؟ تقریب دوم این بود که بله در لغت امام نمی خواهد بفرماید اما می خواهد از باب حکومت بفرماید این جاها اکراه هست. و تطبیق فرموده و یا این که حکم آن این جا این هست حالا و آن اکراه را در معنای اعم استعمال فرمودند.

س: ...

ج: و حکومت نیست ولی کاشف است از این که در معنای اعم استعمال فرموده اکراه را. این بیانات خب می تواند جواب این باشد که با این استدلال چه منافاتی دارد این ها؟ خب این ها می توانند سر مسئله باشند که حضرت نفرموده. اما اگر یک جایی اکراه را ... به عبارة أُخری آن روایاتی که ما می بینیم امام تطبیق فرموده مثل آن روایت دوازدهم که اصلاً وقتی که امام فرمودند که روایت «رُفع ما استكرهوا عليه» را خواندند تطبیق فرموده خب این تطبیق اگر در لغت آن جوری باشد و می دانیم که امام این جوری دارند تطبیق می فرمایند خب این ها می تواند وجه چه باشد؟ می تواند وجه این باشد که امام منّة این جا را تطبیق می فرمایند، این ها فلسفه تطبیق امام تعبداً هست و ادراج این مورد را در اکراه هست تعبداً و این حکومت ادراج حکومتی این است در آن. که یا چون قلیل التحقق است خب آن موردها را هم الحاق فرموده. یا قلیل الفائدة است الحاق فرموده. یا چون خلاف احتیاط است الحاق فرموده یا چون عسر است الحاق فرموده.

س: حکمت آن هست.

ج: حکمت این الحاق می‌شود که این کار را فرموده و باز اشکال به شیخ نیست؟ یعنی به این معنا که به این‌ها استدلال فرموده است که می‌فهمیم که عجز از توره لازم نیست. چون عاجز از این مواردی که توره هم عاجز نیستی از آن، امام الحاق حکمی فرموده به موارد استکراه، خب چه اشکالی به شیخ است؟ چون تطبیق کرده دیگر.

اما جواب از این که کسی قیاس بخواهد بکند بله آن جواب قیاس بگوید آن‌جا این‌جوری هست این‌جا هم این‌جوری هست پس این درست است بگوید آقا این‌جا با آن‌جا فرق می‌کند قیاس مع الفارق است. برای تقریب قیاس خوب است می‌گوید آقا این قیاس مع الفارق است ممکن است بگوید آقا قیاس مع الفارق است. شما چرا می‌آیید بحث بیه و انشاء و این‌ها را بر آن قیاس می‌کنید؟ این یک نحوه جوابی است که در کلمات بزرگان وجود دارد.

جواب دیگری که وجود دارد در کلمات، این هست که همان جوابی که در دلیل سوم گفته می‌شد

س: به این چهار مورد برمی‌گردیم؟

ج: بنا نداشتیم برگردیم.

س: یعنی منظور این است که آن نادر را اگر جدایش بکنند ...

ج: نه ببینید نادر به آن معنا که یعنی کالمعدوم باشد که نیست.

س: نه کاری به آن ندارم می‌خواهم ببینم این حیثیت نادر را اگر از آن فرمایش عسر امام جدا بکنیم چیزی که نادر باشد خب اگر که مردم انجام نمی‌دهند و واقعاً مورد دستور شارع باشد باید دستور به آن بدهد این دلیل نمی‌شود یعنی اگر واقعاً آن‌ها نادر هستند نادر اتفاق می‌افتند ولی مورد اهتمام شارع هستند و عسری هم در آن وجود ندارد یعنی از وضع چهارم جدایش بکنیم خب باید امام به او دستور بدهد مردم توجه ندارند امام متنبه می‌کند او را که این کار بدهید وظیفه‌ی آن‌ها این هست که آن کار را انجام بدهند دیگر.

ج: حالا جواب این هم خواهد آمد.

جواب دوم همان جوابی است که در حدیث رفع داده می‌شد. در حدیث رفع که شیخ فرمود عموم حدیث رفع را بخواهیم حمل بکنیم بر جایی که عجز از توره است حمل مطلق بر فرد نادر لازم می‌آید. جواب چی داده شد؟ گفتیم این حمل مطلق بر فرد نادر نیست بلکه خود آن چیست؟ ضیق فم الرکبه است. همان جواب را در این‌جا دادند. گفتند این روایات چه گفته؟ یا خود سائل آمده گفته آقا مکره بودم یا امام فرموده که در مورد اکراه می‌توانی قسم دروغ بخوری، پس خود این موضوعش جایی است که یعنی توره هم نمی‌توانی بکنی. اگر مفروض ما این هست خب در اشاره نکردن، اشاره نمی‌خواهد، توی خود معنای اکراه افتاده، امام برای چه دیگر بیایند اشاره بکنند؟ که این هم یک جواب حساسی است کی به او اشاره بکند؟ خب واژه‌ی اکراه را که دارد یا سائل به کار می‌برد یا امام به کار می‌برند توی آن افتاده که یعنی عاجز از توره هم هستی. این هم جوابی است که شیخ الاستاد در ارشاد الطالب دادند گفتند این با آن فرقی نمی‌کند شاید از کلام محقق

خوئی هم استفاده بشود این مطلب. این هم یک جواب متینی است.

جواب سوم: جواب سوم این هست که این‌جا اشاری بر امام لازم نیست چرا؟ چون یا این‌ها غافل هستند شخص در مقام اکراه، در مقامی که سلطانی، جابری، جائری و بالاخره شخصی، ظالمی می‌آید اکراه می‌کند یا این مکره غافل از این هست یا غافل نیست اگر غافل هست خب واقعاً اکراه صادق است دیگر، چون مجرد قدرت که موجب صدق عدم اکراه نمی‌شود بلکه باید غفلت از آن هم نداشته باشد. همین که ممکن است که از او سر بزند کفایت نمی‌کند باید قدرت بر آن و توجه به آن هم داشته باشد. پس اگر این‌ها متوجه نیستند خب در صورتی که متوجه نیستند وظیفه‌ی توریه ندارند و صدق اکراه هم می‌کند چون غافل است. از این که می‌تواند یک مخلصی دارد مثلاً مثال بزنم هم در آن غیر توریه اگر کسی اعوان و انصاری پشت سر او نشستند اما این غافل است از این که این‌ها نشستند و با این‌ها می‌تواند دفع ظلم ظالم بکند اصلاً توجه ندارد که الان مثلاً اعوان و انصارش این‌جا هستند. غفلت کرده، این‌جا صدق اکراه می‌کند یا نمی‌کند؟ وجود آن‌ها بدون این که این توجه داشته باشد که باعث نمی‌شود که صدق اکراه نکند. وجود آن‌ها مع توجه به این که آن‌ها هستند باعث می‌شود که صدق اکراه نکند. امکان توریه مع الغفلة از این که من می‌توانم توریه بکنم که موجب عدم صدق اکراه نمی‌شود که.

پس این که اشاره نکردند ائمه علیهم السلام از دو حال خارج نیست یا این‌ها توجه دارند یا ندارند. اگر توجه ندارند که آقایان هم فرمودند معمولاً افراد توجه ندارند. خب واقعاً حکم آن‌ها مرفوع هست دیگر، چون اکراه صادق است. لازم نیست که امام بیاید تبدیل موضوع بکند که، خب واقعاً توجه ندارند اکراه صادق است. خب حکم‌شان ... اگر توجه دارند که خودشان می‌دانند که اکراه نیست به فرض این که در لغت و عرف داریم می‌گوییم مأخوذ است دیگر. پس لازم نیست امام اشاره بکند. چون یا غافل هستند یا غافل نیستند اگر غافل نیستند که خب صدق نمی‌کند خودشان هم می‌دانند اگر غافل هستند خب واقعاً اکراه صادق است و حکم آن‌ها مرفوع است برای چه امام بیاید توجه به آن‌ها بدهد؟ لزومی ندارد بلکه اشاره کردن غیر مستحسن است. چرا؟ برای این که در معرض خطر هستند با توریه یک خرده وام می‌گیرد از آن حرف قبلی. برای این که وقتی توریه می‌کنی، مشقت یک‌دفعه باز می‌شود در معرض خطر است. از این جهت بهتر این هست که نگویند به ایشان. پس این هم یک بیانی است. بیان خوبی هم هست که مرحوم محقق آقای آسید محمد سعید حکیم دام ظلّه در مصباح المنهاج ایشان این را فرموده است در مصباح المنهاج فرموده که این هم بیان متینی است که وجهی برای اشاری این‌جا وجود ندارد بعد از این که ما تسلیم شدیم که عرفاً و لغةً اگر تخلّص به توریه ممکن است صدق نمی‌کند اگر این را تسلیم شدیم دیگر این‌جاها ...

س: ...

ج: تنبیه آن لازم نیست.

س: تنبیه دادن لازم نیست چون موضوع است.

ج: چون موضوع است دیگر. و واقعاً رفع اکراه ... آخر چون رفع اکراه هم ظاهری نیست که، واقعی هست. خب اگر مکره است خب واقعاً وظیفه ندارد. مثل کجا؟ مثل همان که امام باقر سلام‌الله علیه در حمام غسل می‌کردند کمرشان را یک کسی آب که می‌ریختند یک جایی آب نگرفته بود شخصی آن‌جا بود گفت آقا کمرتان آب نگرفته، حضرت فرمودند

ما علیک، لزومی نداشت که تو حالا به من بگویی. البته ما قائل نیستیم به این که امام نمی‌دانسته، می‌خواستند مسئله به او یاد بدهند، حالا اگر دید، یکی دیگر، امام که به موضوعات هم عالم هستند اگر بخواهند این شائوا علموا، حالا شاید هم بگوییم که نمی‌خواستند که بدانند. طبق عادی می‌خواستند که عمل بکنند. یا حضرت امیر سلام‌الله علیه دارد که وقتی برای چی تشریف می‌بردند آب می‌پاشیدند به خودشان، نقل شده که می‌فرمودند که لأبالی أ بولُ اصابتی أم ماء؟ یعنی یک کاری می‌کنم که شک کنم. قبلاً یک آبی می‌پاشیدند که شک کنند. خب این بخاطر این هست که این شائوا علموا، اصلاً نمی‌خواهند بدانند در این‌جا. و وقتی هم ندانند واقعاً حکم خدا همین است. مشکلی ندارد. پس بنابراین این هم یک وجه حسنی است که در مقام فرموده و هنا اجوبَةُ أُخری که ان شاءالله جلسه‌ی بعد که پس فردا هست فردا که به خاطر شهادت حضرت تعطیل است.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.